

# آتش افروزی متعصبانه

## عوام در مکه

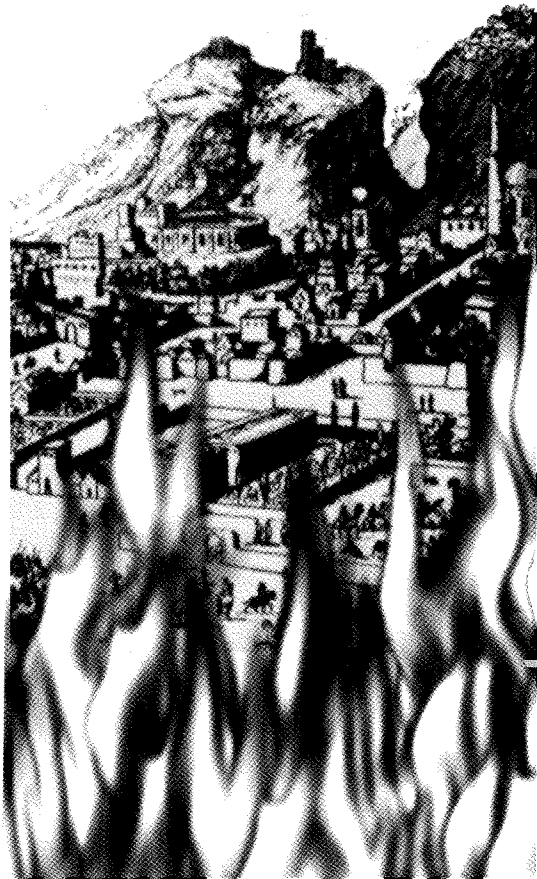
(سال ۹۴۵ هجری)

رسول جعفریان

همزمان با رویارویی دولت عثمانی و صفوی که در جنگ چالدران (سال ۹۲۰) به اوج خود رسید، حجاج عجم که از ایران عازم حج می شدند، به طور خاص، و شیعیان به طور عام، هم در طول راه و هم در مکه و مدینه، با دشواری هایی روبه رو شدند. این زمان، به تدریج گروه هایی از رومیان یا به اصطلاح منابع عربی «اروام» در مکه و مدینه ساکن شدند و همراه گروه های متعصب موجود در این دو شهر، که شماری هم از عجم های ماوراءالنهری و طبعاً سنی بودند، با شیعیان، به خصوص شیعیان ایرانی برخورد می کردند.

داستان شهادت شهید ثانی در سال ۹۶۵، نمونه ای روشن از آن برخوردهای خشن است که با مکه نیز ارتباط دارد. وی به رغم داشتن موضع اعتدالی و این که هرگز به ایران نیامد و حتی به استانبول هم رفت و آمد می کرد و در بعلبک هم رفتاری متعادل با گروه های مذهبی مختلف داشت، از سوی گروه های افراطی مورد اتهام قرار گرفت و به شهادت رسید و جسدش سوزانده شد!

همچنین ملاً زین العابدین کاشانی، که نویسنده رساله «مفّرحة الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام» است، در سال ۱۰۴۱ در مسجد الحرام کشته شد.<sup>۱</sup>



در سال ۱۰۸۱، روز جمعه، پانزدهم ماه رمضان، در حالی که خطیب جمعه مشغول خواندن خطبه بود، عجمی با شمشیری به وی حمله ور شد در حالی که فریاد می‌زد: «انا المهدی»، اطرافیان جلوی او را گرفتند و وی را حبس کردند. پس از نماز به سراغش آمده، او را کشان کشان به طرف معلات بردند و در نزدیک برکهٔ المصری، با آتش سوزاندند.

عصامی با ذکر این حادثه می‌نویسد:

«و هذا أمر عظیم تُحار فيه الأفكار، کون المسلم يُهان هذه الإهانة، و يُقتل بغير موجب، ثم يُحرک بالنار، نعوذ بالله من مکرالله».<sup>۲</sup>

در سال ۱۰۸۸ باز هم وقایعی در مکه رخ داد که تعدادی از حجاج شیعه کشته یا سنگسار شدند و اساس آن هم، به گفتهٔ عصامی، که خود معاصر و حاضر در مکه بوده، بی اساس و ناشی از یک توطئه یا توهم بود.<sup>۳</sup>

اما اکنون، مورد دیگری از قتل یک روحانی شیعهٔ استرآبادی، در سال ۹۴۵ق. داریم که منبعی کهن و معاصر، خبر آن را ضبط کرده است. این زمان سلطان عثمانی، سلطان سلیمان فرزند سلطان سلیم (م ۹۲۶) بود که از سال ۹۲۶ تا ۹۷۴ سلطنت کرد. همین زمان، شاه طهماسب در ایران سلطنت می‌کرد و سلطنتش از سال ۹۳۰ تا ۹۸۴ به درازا کشید.

منبع خبر مورد نظر ما، کتاب «نیل المنی بذیل بلوغ القری لتکملة اتحاف الوری» از جارالله بن العز بن النجم بن فهد المکی<sup>۴</sup>، یک اثر تاریخی است که رویدادهای شهر مکه را از ذی حجهٔ سال ۹۲۳ تا جمادی الآخر ۹۴۶ ثبت کرده است.<sup>۵</sup>

همان‌گونه که از نام کتاب پیداست، این اثر ذیل کتاب «بلوغ القری بذیل اتحاف الوری بأخبار امّ القری» (نوشتهٔ العز بن فهد - م ۹۲۲) است که آن کتاب، خود تکمله‌ای بر کتاب معروف «اتحاف الوری بأخبار امّ القری»، (از نجم الدین عمر بن محمد بن فهد مکی هاشمی - م ۸۸۵) است.

متأسفانه در دیگر تواریخ این دورهٔ مکه، از جمله «الاعلام بأعلام بیت الله الحرام» (از قطب الدین نهروالی م. ۹۹۰، چاپ قاهره، ۲۰۰۴) خبر آن نیامده است. چنان که در منائح الکرم (نک: ج ۳، ص ۲۶۶؛ چاپ مکه، ۱۴۱۹) نیز ذیل وقایع سال یاد شده، این خبر گزارش نشده است.

واقعهٔ مورد نظر، در سال ۹۴۵ رخ داد و این زمان، امیر مکه، محمد ابونمی فرزند برکات



بود. برکات در سال ۹۳۲ درگذشت و حکومت این شهر به ابونمی دوم، یکی از مشهورترین امرای مکه، که زمان امارتش هم بسیار طولانی بود، رسید. وی در محرم سال ۹۹۲ ق. درگذشت و آن زمان، فرزندش حسن عهده‌دار امارت این شهر شد. بنابراین، واقعه یاد شده در دوره ابونمی دوم رخ داده است.

خبر کشته شدن حسین استرآبادی به این شرح در «نیل المنی» نقل شده است:

در مغرب شب یکشنبه، ۱۸ شوال (۹۴۵)، گروهی از عجم‌ها در مدرسه کلبرجیه که در کنار باب الصفا - یکی از درهای مسجد الحرام - بود، از قبیل ملا عارف و شیخ ابوالمعین سمرقندی با شخصی که به او حسین استرآبادی گفته می‌شد، در باره آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» گفتگو می‌کردند. گفتند (تعبیر: فقالوا. شاید: قال، یعنی او گفت): این آیه در شأن عمر بن خطاب نازل شده است و بغضش را نسبت به صدیق (یعنی ابوبکر) آشکار کرده و این که ائمه مذاهب اربعه به خاطر اختلاف در فروع، گمراه هستند و این که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: امت به ۷۳ فرقه تقسیم شده و یکی تنها نجات یافته است و آن گروه ناجیه، همانا شیعه است.

در این وقت بسیاری از عجم‌ها سخن او را انکار کرده، وی را برداشته به منزل قاضی رومی افندی، مصلح الدین مصطفی حنفی بردند و مطالب او را در آنجا مطرح کردند. او سخن اوّلش را انکار کرد و گفت: من گفتم که آیه «عَلِمَ اللَّهُ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ...»؛ یعنی با زنان در امر روزه، این در باره عمر نازل شده است. ده نفر از آنان شهادت دادند که سخن اوّل را گفت و او هم اعتراف کرد. قاضی از او پرسید: آیا تو دیوانه هستی؟ وی پاسخ گفت: نه. این مذهب من و مذهب شیعه است. قاضی دستور داد او را زندانی کنند. آنگاه از فرمانده محمدبن عقبه، نایب حاکم مرشد حنفی خواست تا وی را به زندان ببرد. در این وقت، صدای عجم‌های حاضر و رومی‌ها و برخی از اهل مکه بلند شده، خطاب به قاضی گفتند: تو می‌خواهی از او رشوه گرفته، مانند رافضی اوّل، رها سازی؟! در این وقت داد و فریاد، در باب قاضی در مدرسه عینیه که در قدیم به مدرسه مجاهدیه مشهور بود، چسبیده به مسجد، در وقت نماز مغرب بالا گرفت. فرمانده محمدبن عقبه خواست او را از باب [خانه] قاضی ببرد که مردم او را به سنگباران تهدید کردند. وی از ترس او را رها کرد و با رفتن به مسجد الحرام خود را نجات داد. در این وقت یکی از رومیان جلو آمده، با

خنجری به گردن آن مرد عجمی زد. دیگری کاردی به او زد و آن مرد روی زمین افتاد. در این وقت، حاضرین او را، که نزدیک باب قاضی بود، سنگسار کردند. قاضی هم در خانه اش را بست تا خود را از دست آنان نجات دهد. سپس مردم، مقتول را آتش زده او را سوزاندند. آتش، تا پاسی از شب گذشته، شعله‌ور بود. وقتی مردم رفتند و آرام شد. گفته شده که قاضی مالکیه، تاجی بن یعقوب مفصول - معزول - به فرمانده دستور داد تا مقتول را برداشته، کفن کرده، در قبرستان شیبیکه دفن کند. او هم آتش را خاموش کرده، او را به شیبیکه برد و دفن کرد. عاقلان کار وی را ستایش کرده، اقدام عامه را در این که در کنار خانه قاضی این چنین تجزی کردند، انکار کردند. خداوند متعال احوال را اصلاح گرداند و عاقبت به خیر کند!

از این مقتول، یک بچه و یک کنیز (مادر آن بچه) باقی ماند. گفته می‌شد که همراه او جماعتی از شیعه بودند که روز عید همراه اهل سنت حاضر نشدند بلکه روز بعد آمدند و نماز عید را در معلات خواندند.<sup>۷</sup>

### در شرح این متن، لازم است نکاتی را توضیح دهیم:

۱. متأسفانه این خبر در منابع شیعه؛ اعم از تواریخ یا کتب شرح حال نیامده است تا اطلاعاتی در باره حسین استرآبادی به دست آوریم. در باره استرآباد - گرگان فعلی - می‌دانیم که از شهرهای کهن ایران، و مرکزی برای شیعیان بوده است. این شهر تقریباً از قرن هفتم به این سو، یکسره شیعی امامی بوده و بسیاری از علمای برجسته شیعه از این قرن تا زمان صفویه، استرآبادی بودند. در این باره شرحی مفصل در کتاب تاریخ تشیع در جرجان و استرآباد<sup>۸</sup> آورده‌ایم.

از تواریخ دوره صفوی چنین به دست می‌آید که شیعیان این شهر، کمک زیادی به روی کار آمدن صفویه کرده و به خصوص در تشیع خویش، بسیار صریح و تند بودند. در حاشیه همان کتاب نیل المنی، به نقل از قطب الدین نهروالی آمده است که وی در حاشیه نیل المنی به جای «حسین استرآبادی» «ملاحسین رافضی» نوشته است. اما این نام هم چیزی را در باره مقتول روشن نمی‌کند. گویا نهروالی، برای این قسمت، عنوانی انتخاب کرده و کنار صفحه نوشته، نه آن که اطلاع خاصی از استرآبادی داشته است. آنچه هست این که این شخص باید



یک نفر عالم دین باشد که اهل بحث و جدل بوده و مانند بسیاری از موارد که از دیرزمان تا به امروز شاهدش بوده ایم، به بحث و گفتگوی مذهبی با مخالفان پرداخته است.

۲. در تمام این سال‌ها، همواره شیعیانی از ایرانی‌ها در حرمین زندگی می‌کردند و به رغم این فشارها، رفت و آمد به این شهرها، هم برای انجام فریضه حج و هم بهره‌های علمی، ادامه داشت. به خصوص استرآبادی‌ها در دوره صفوی، شمارشان در حرمین اندک نبود و برخی مانند میرزا محمد امین استرآبادی بخش مهمی از حیات علمی‌اش را در آن نواحی سپری کرد. البته شمار شیعیان در مدینه بیشتر بود و اقامت شیعیان هم در آن دیار بیشتر بود. به خصوص که شماری از سادات مدینه، رسماً شیعه اثناعشری بودند. در همین کتاب نیل المنی (۱/۲۳۱) اشاره به آن شده است که وقتی پولی از هند برای تقسیم رسید، میان فقهای مدینه و رافضه درگیری پیش آمد؛ زیرا وکیل بر آن بود تا پول را تنها میان سنیان تقسیم کند. در نهایت با فشاری که شیعیان آوردند، مقرر شد تا هزار دینار آن به ایشان داده شود.

۳. در این متن از دو مدرسه در مکه یاد شده است؛ نخست مدرسه کلبرجیه و دوم مدرسه العینیه که سابقاً به آن مدرسه المجاهدیه گفته می‌شده است. تنها در یک جا (نیل المنی، ج ۲، ص ۵۷۴) از این مدرسه با عنوان «کَلْبَرِیَه» یاد شده است. مصحح در جایی (نیل المنی: ۲/۷۳۵) گفته است که نام این مدرسه در غایه المرام (۳/۱۴۷) الکبریه ضبط شده است. این مدرسه، محل فرود آمدن امین صرّه عثمانی؛ یعنی مسؤول توزیع سکه‌های طلای دولت عثمانی در مکه بوده و دست کم در چند مورد در همان منبع (۵۴۶، ۵۷۴، ۵۸۹، ۶۷۹) از این مطلب یاد شده است. مدرسه یاد شده در کنار باب الصفا بوده است. گفتنی است که مدرسه العینیه هم زمانی محل اقامت امین صرّه رومیه بوده و سکه‌ها در آنجا میان طبقات مختلف مردم و با نظارت قضات مکه، توزیع می‌شده است (نیل المنی، ج ۱، صص ۱۷۴، ۵۵۷).

در جای دیگری هم آمده است که مدرسه مجاهدیه، در رواق یمانی بوده است (همان، ج ۱، ص ۴۱۷). نایب جده هم که از طرف سلطان عثمانی نصب می‌شد، زمانی که به مکه می‌آمد، در همین مدرسه العینیه سکونت می‌گزید (همان، ج ۱، ص ۴۷۰).

۴. در نخستین عبارت آمده است که گروهی از «عجم» - ج: اعاجم - در مدرسه کلبرجیه با حسین استرآبادی بحث می‌کردند. باید توجه داشت که در این موارد، عجم - که فراوان در

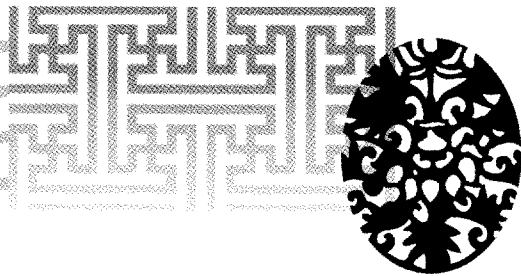
این کتاب به آن اشارت می‌رود - اشاره به ساکنان و یا طلاب سنی ماوراءالنهری از سمرقند و مناطق دیگری است که از دیر باز در مکه می‌زیستند و درس می‌خواندند. این جماعت، در ادوار مختلف از مناطق خود کوچ کرده برای حج به مکه می‌آمدند و همین جا می‌ماندند. این مهاجرت تا این اواخر که دولت روسیه در آن نواحی غلبه کرد ادامه داشت و از قدیم تاکنون، نسلی عظیم از این گروه، به صورت ساکنان اصلی مکه در آمده‌اند به طوری که قیافه‌های آنان نیز فراوان حکایت از این امر دارد. در اسناد عثمانی، همیشه از اعاجم که سهمی هم از بخشش‌ها به آنان داده می‌شد، یاد شده و مقصود همان سنیان بخارایی و ازبکی و سمرقندی بودند. در ماجرای مزبور، منهای این عجم‌ها، اروام یعنی رومی‌ها یا به عبارتی ترک‌های عثمانی هم بودند. به علاوه جماعتی از اهل مکه نیز دست داشتند. اینها مطالبی است که در اصل خبر به صراحت گزارش شده است.

۵. آیه مورد نظر که در خصوص قاضی ادعا شد که حسین استرآبادی گفته است که در شأن عمر نازل شده؛ یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» در سوره انفال، آیه ۵۸ آمده و ضمن آیاتی است که مربوط به بنی قینقاع است. این طایفه پیمان شکن مورد خشم خدا و رسول ﷺ قرار گرفته و در سال دوم از هجرت از مدینه بیرون رانده شدند. در این آیه، با اشاره به نقض عهد آنان، ایشان متهم به خیانت شده و آمده است که خداوند خائنان را دوست ندارد.

در تفاسیر شیعه، شرحی از این مطلب و این که مربوط به آن حادثه است، مورد تصریح قرار گرفته است. تنها در تفسیر صافی به نقل از تفسیر قمی آمده است که این آیه در باره خیانت معاویه در حق علی بن ابی طالب است (تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۱۱). اما خبری دایر بر این که آیه در شأن عمر باشد، دیده نشد. بنابراین، به نظر می‌رسد که این روحانی استرآبادی، چنین مطلبی را که در هیچ کتاب تفسیری شیعه نیامده، نگفته باشد. چنان که خودش هم انکار کرد. وی گفت که من گفتم آیه: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ... بِأَشْرُوهُنَّ» در باره عمر است؛ و این مطلبی است که در تفسیر طبری معروف به جامع البیان (ج ۲، ص ۲۲۵) و منابع دیگر آمده است. به احتمال زیاد، خبر می‌تواند تحریف شده باشد و شهادت دهندگان هم که از همین بلواییان بودند، شهادتشان نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا به روشنی آنان مدعیانی متعصب بودند که اصرار بر کشتن این روحانی شیعه داشتند و سخشان حجّت نتواند بود.



۶. قاضی حنفی مورد نظر، مصلح‌الدین مصطفی بن ادریس رومی است. اولاً باید توجه داشت که این زمان، قاضی اصلی مکه، حنفی بود و البته از مذاهب دیگر هم قاضیانی در مکه بودند. تا پیش از او قاضی القضاة مکه از شافعیان انتخاب می‌شد که ادامه سنتی از دوران ممالیک بود. اما نخستین قاضی حنفی که قاضی القضاة شد، همین مصلح‌الدین مصطفی بود. علی بن عبدالقادر طبری (م ۱۰۷۰) نوشته است که با ورود قاضی مصلح‌الدین (در منبع به اشتباه: مصدر الدین!) در سال ۹۴۳ بود که افندی اعظم، از سوی روم می‌آمد و از آنجا حکم می‌گرفت. (الارج المسکی فی التاریخ المکی - مکه، ۱۴۱۶ - ص ۱۹۰) به هر روی، این مصلح‌الدین مصطفی در ذی‌قعدة سال ۹۴۳ همراه با حجاج شامی وارد مکه شد در حالی که پیش از آن قاضی حلب بود. صاحب نیل‌المنی (ج ۲، ص ۶۷۹) نوشته است که وی در مدرسه جمالیه در نزدیکی باب الحزوره در منزل دامادش مولانا ابوالقاسم بن الغباری رومی سکونت کرد و همه قضاة به جز کسانی که از خدمت منفصل شده بودند، برای تبریک و سلام نزد وی آمدند. در همین کتاب، اخبار فراوانی از وی در صفحات مختلف درج شده است که می‌توان ذیل صفحاتی که در پس نام وی در فهرست اعلام آمده (نیل‌المنی، ج ۲، ص ۸۷۱) موارد مزبور را ملاحظه کرد. وی پس از شروع به کار قضاوت در مدرسه العینیه که سابقاً به مدرسه المجاهدیه شهرت داشت، سکونت کرد (نیل‌المنی، ج ۲، ص ۶۹۱).



۷. نکته‌ای که در خبر بالا در باره اتهام عامه مردم بر ضد قاضی آمده که او بنا دارد از این متهم هم رشوه گرفته و مانند رافضی اول او را رها سازد، مربوط به خبر دیگری است که روز چهارشنبه، ششم جمادی الاولی سال ۱۵۳۸/۹۴۵م رخ داد. در این روز، در حضور قاضی مصلح‌الدین مصطفی، در باره یک فرد شامی به نام حسن بندره ادعا شد که شیخین را سب کرده است. اما او انکار کرد. شهود نزد قاضی آمدند اما در ادای کلمات شهادت با یکدیگر

اختلاف کردند. برخی گفتند که او ادعا کرده است که جبرئیل در نزول وحی بر محمد ﷺ اشتباه کرده و وحی مربوط به علی علیه السلام بوده است که همان مذهب غرایبه می‌شود... آنان گفتند که سب شیخین سب کفر است و ندیده‌اند که تصریح به امکان توبه یا توبه دادن او شده باشد. قاضی، برخلاف آنان گفت که تعزیر شده و توبه داده می‌شود. و این [قول] روایت شده است. اما علمای هم مذهب او با وی موافقت نکردند و در این باره سخن مردم در کار او بالا گرفت. در ظهر روز جمعه، هشتم ماه مزبور، قاضی دستور داد تا سر او را برهنه کرده و او را در مسعی گردش داده اعلام کردند: «این پاداش کسی است که شیخین را سب کرده است». حامیان او هم از منزل قاضی به سمت مروه هجوم آورده، او را بازگردانده و آزادش کردند. سخن در این باره بالا گرفت و الأمر الی الله تعالی.<sup>۹</sup>

گویا این قصه سب این ذهنیت برای مردم متعصب شده است که قاضی طرف آن شخص را گرفته و بسا با گرفتن رشوه، برخوردی مسامحه آمیز - البته از نگاه افراطی‌ها - با او داشته است. همین ذهنیت سب شده است تا در ماجرای حسین استرآبادی، مردم خود وارد میدان شده و با کنار گذاشتن قاضی، متهم را کشتند و آتش زدند.

۸. قاضی معزول مالکی که واسطه برای کفن و دفن مقتول شده و از او با عنوان تاجی بن یعقوب یاد شده، در اصل زمانی قاضی مالکی مکه بود. نام وی تاج الدین بن نجم الدین بن یعقوب مالکی است که در شوال سال ۹۳۵ با آمدن قاضی مالکی جدید، ابوالقاسم انصاری معزول گردید.<sup>۱۰</sup> در نیل المنی، ذیل رویدادهای ربیع الاول سال ۹۲۴ خبر ازدواج وی با سیده قریش دختر قاضی القضاة حنبلی درج شده است.<sup>۱۱</sup> اخبار دیگری هم از نقش وی در رویدادهای مکه در همان کتاب آمده است که با مراجعه به فهرست اعلام، ذیل نام تاج الدین بن نجم الدین بن یعقوب مالکی می‌توان موارد آن را یافت.

۹. اما در باره این که اینان جماعتی شیعه بوده‌اند که روز عید همراه سنیان در منا حاضر نشده‌اند، این مسأله به اختلاف در رؤیت هلال باز می‌گردد. مسأله‌ای که در دوره یاد شده تا چندین قرن، مسأله‌ای مهم در اختلاف میان شیعیان و سنیان در حج‌گزاری بود. البته در این باره میان سنیان نیز اختلافاتی رخ می‌داد که اندک بود. به نظر می‌رسد در سال یاد شده، شیعیان نتوانسته‌اند رؤیت هلال توسط سنیان را بپذیرند و در نتیجه یک روز دیرتر ماه ذی حجه را





آغاز کرده و در نتیجه برای آنان دهم ذی حجه که عید قربان بوده، یک روز پس از عید سنیان بوده است. این که در پایان خبر قید شده است که آنان نماز عید را در معلات خواندند، می تواند ناشی از ترس آنان برای ماندن در منا و یا اقامه نماز پس از قربانی در منا و بازگشت از آنجا به سوی مکه باشد.

۱۰. این خبر نشان می دهد که افراد متعصب، تا چه اندازه جری بوده و رفتار نامعقول داشته اند. این در حالی است که قاضی حنفی برخوردار عاقلانه داشته و تلاش کرده است تا زمینه را برای رفتاری مطابق فتاوی موجود داشته باشد. همان طور که صاحب نیل المنی در پایان خبر اشاره کرده، عقلاً نیز نه تنها از کار قاضی مالکی ستایش کردند، بلکه رفتار عوام متعصب را محکوم کردند. این قبیل رفتارها یکی از مشکلات همیشگی امت اسلامی در برافروختن آتش فتنه های فرقه ای بوده است. در مقدمه همین بحث هم دیدیم که عصامی هم از این گونه رفتارهای نابخردانه گلایه کرده است.

احمد سباعی در کتاب تاریخ مکه خود هم بارها از این گونه اعمال ابراز انزجار کرده و در قدح رفتارهای متعصبانه با شیعیان و نامعقول بودن آن برخوردارها سخن گفته است. از زشتی های این رخداد، آتش زدن است که متأسفانه در مکه بی سابقه نبوده است. از مواردی که یافت شد مربوط به آتش زدن فردی است که مدعی شدند رومی بوده و می خواسته حجر الاسود را بشکند. وی را از مسجد الحرام بیرون آوردند و آتش زدند. این واقعه در سال ۳۶۳ بوده است.<sup>۱۲</sup>

همین منبع تأیید کرده است که یکی از همراهان همسر شاه طهماسب که در سال ۹۷۱ به سفر حج رفته بود، در مدینه سب شیخین کرد. او را نزد قاضی و شیخ الحرم آورده و آن دو دستور به قتل او دادند. آنان نیز او را کشته و کنار باب السلام آتش زدند.<sup>۱۳</sup> داستان گردن زدن ابوطالب یزدی در سال ۱۳۲۲ ش. به دست وهابیان عربستان آن هم به اتهام آن که قصد آلوده کردن کعبه را داشته، نشان از آن دارد که این ماجراها ادامه داشته است. در حالی که وی ناخواسته قی کرده بود، برای این که در مسجد نریزد، حوله احرام خود را جلوی دهان خود گرفته بود. اخیراً آقای قاضی عسکر کتابچه ای با نام شهید مروه درباره وی منتشر کرد که در سال ۱۳۸۵ توسط نشر مشعر چاپ شده است.

این حادثه بلکه حوادث از آن روی مرور شد که درسی باشد برای مبارزه با تعصبات مذهبی. عبرتی باشد برای کسانی که به آتش این اختلافات دامن می‌زنند و سبب ریختن خون بیگناهان به دست مشتی عوام و جاهل می‌شوند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نک: حدیقة الشیعه، عبدالحی رضوی، نسخه ۱۱۲۴، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، برگ ۴۹؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۹۹
۲. سمط النجوم، ج ۴، ص ۵۱۷ و نک: منائح الکرّم، ج ۴، ص ۳۰۲؛ خلاصة الکلام، ص ۸۴
۳. سمط النجوم، ج ۴، ص ۵۲۹؛ و نک: خلاصة الکلام، ص ۹۷
۴. لندن، مؤسسه الفرقان، تحقیق محمد الحیب الهیله، ۱۴۲۰
۵. روی جلد کتاب به اشتباه سال ۹۲۲ ضبط شده که با توجه به مطالب آغاز کتاب، همان سال ۹۲۳ درست است.
۶. بقره: ۱۸۷
۷. نیل المنی، ج ۲، صص ۷۶۶ - ۷۶۳
۸. مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۴
۹. نیل المنی، ج ۲، ص ۷۵۵
۱۰. نیل المنی، ج ۱، صص ۴۶۴ و ۴۶۸
۱۱. نیل المنی، ج ۱، ص ۵۶
۱۲. درر الفرائد المنظمه: ج ۱، ص ۳۳۱
۱۳. درر الفرائد المنظمه، ج ۲، ص ۴۹۲

